



فلسفی، معرفی شد.

ویلهم وونت، به عنوان پایه گذار روان شناسی علمی یا تجربی، معرفی گردید. وی با تأسیس اولین آزمایشگاه روان شناسی در سال ۱۸۷۹ میلادی در شهر لایپزیگ^{۱۲} آلمان، آغازگر روان شناسی تجربی می باشد. وونت در این آزمایشگاه بر روی موضوعاتی؛ مانند احساسات و واکنش های حرکتی در مقابل محرک را مطالعه می نمود. به همین جهت او ابتدا این علم جدید را روان شناسی فیزیولوژیک و سپس روان شناسی تجربی نامید. پس از وونت، روان شناسی در ابعاد مختلف به صورت تجربی مورد مطالعه قرار گرفت؛ مثلاً هرمن ابینگهوس در مورد حافظه، ویلیام جیمز در مورد هیجانات، زیگموند فروید در مورد ناخودآگاه یا ناهوشیار و پاولف در مورد رفتارهای شرطی، از روش های تجربی استفاده نمودند. پس از جدا شدن از فلسفه، بخش اعظم تاریخ روان شناسی، تلاش پی گیر در جهت ابداع روش های مطالعه بوده است تا در پرسش ها و پاسخ های مورد نظر هرچه بیشتر به دقت و عینیت دست یابد.

تعریف روان شناسی

کلمه روان شناسی، از دو جزء لاتین Psyche به معنای نفس، روح و روان و Logos به معنای مطالعه، تحقیق و گفت و گو، تشکیل شده است. روان شناسان اولیه، روان، شعور و ذهن را یکی می دانستند و روان شناسی را علم مطالعه ذهن و شعور تعریف می کردند. با ظهور روان شناسان رفتارگرا، تعریف روان شناسی، تغییر کرد.

رفتارگرایان، با اعتقاد به این که، روان شناسی به عنوان یک علم، باید داده هایش عینی و قابل اندازه گیری باشد، ذهن و هوشیاری را به دلیل عینی نبودن، کنار گذاشتند و رفتار را موضوع اصلی روان شناسی قرار دادند. به این ترتیب، روان شناسی، علم مطالعه رفتار، تعریف شد. به عبارتی، رفتارگرایان، روان شناسی را به علم رفتارشناسی تبدیل کردند

را کنترل می کنند. تفاوت دیدگاه امروزی با دیدگاه ارسطو در این است که آن قسمت از بدن که در کنترل رفتار انسان نقش دارد، قلب نیست؛ بلکه سیستم عصبی است.

پس از دانشمندان یونانی، سنت اگوستین^۱ (۳۴۵-۴۳۰ م.) را می توان دومین پیش گام روان شناسی نوین دانست. زیرا، او فعالیت های هوشیاری را به روش درون نگری مورد مطالعه قرار داد و به این ترتیب، باعث پیشرفت قطعی آن چه که بعدها به نام روان شناسی فعالیت ذهنی معروف گردید، شد.

دکارت^۲ (۱۶۵۰-۱۵۹۶ م.)، در مورد کنش بدن انسان عقیده داشت که بدن، مانند ماشین پیچیده ای است که توسط محرکاتی نظیر نور و صدا تحریک می شود. دکارت نقش این کنش ها را در کنترل رفتار انسان مورد تأکید قرار داد که به همراه علم فیزیولوژی و عصب شناسی، سهم بزرگی در پیشرفت روان شناسی داشت. هم چنین، دکارت با ارائه این نظریه که ذهن و بدن بر روی یکدیگر تأثیر می گذارند، نظریه دوگانه نگری^۳ را رد نمود. بر اساس نظریه دوگانه نگری، بدن و ذهن یا روان دو ماهیت متفاوت هستند که ذهن قادر به کنترل بدن است؛ اما بدن کنترل بسیار کمی بر روی ذهن دارد.

علاوه بر دانشمندی که ذکر شد، بسیاری از فلاسفه سده های هفدهم و هجدهم میلادی درباره مسائل روان شناختی به اندیشه پرداختند که عبارت بودند از: لایبنیتس^۴، توماس هابز^۵، جان لاک^۶، کانت^۷ و هیوم^۸.

(ب) تاریخچه علمی روان شناسی: پیشرفت چشم گیر علوم طبیعی؛ مانند: فیزیک، فیزیولوژی، شیمی، تشریح و ... زمینه را برای معرفی روان شناسی به صورت دانشی مستقل از فلسفه فراهم نمود. ارنست هاینریش وبر^۹ (فیزیولوژیست ۱۷۹۵-۱۸۷۸)، گستاوتئودور فخنر^{۱۰} (فیزیک دان ۱۸۰۱-۱۸۸۷) و ویلهلم وونت^{۱۱} (فیزیولوژیست ۱۸۳۲-۱۹۲۰)، در علمی کردن روان شناسی نقش اصلی را داشته اند. نتایج مطالعات آن ها، نشان داد که کارکرد ذهن یا به قول فلاسفه، نفس را می توان اندازه گیری نمود. حاصل تلاش آن ها موجب شد روان شناسی، روش توصیفی را کنار گذاشته و از روش تجربی استفاده کند. به این ترتیب، روان شناسی به عنوان یک علم تجربی یا آزمایشی و مستقل از اندیشه های

1- S. Augustine

3- Dualism

5- T. Hobbes

7- Kant

9- E. weber

11- W. Wundt

2- Descartes

4- Leibnitz

6- J. Locke

8- Hume

10- G. Fechner

12- Leipzig

و در مطالعات خود تنها به مشاهده رفتار می‌پرداختند؛ یعنی روی آن چه که فرد انجام می‌دهد، نه آن چه که فکر می‌کند، مطالعه می‌کردند. تأکید رفتارگرایان این بود که ما نمی‌توانیم فرآیندهای ذهنی را بشناسیم؛ مگر این که عملکرد آن را مطالعه کنیم؛ مثلاً با مشاهده و اندازه‌گیری تعداد پاسخ‌های صحیح داوطلب در کنکور ورودی دانشگاه‌ها، می‌توان گفت که ذهن او چگونه کار می‌کند. یا با تحریک قسمت‌های مختلف بدن، می‌توان اثر این تحریک را مشاهده و اندازه‌گیری نمود و به این ترتیب، در مورد عملکرد ذهن، اطلاعاتی به دست آورد.

در حدود سال ۱۹۶۰، نهضت‌شناختی با رفتارگرایی به چالش برخاست و موفق شد، تعریف روان‌شناسی را یک بار دیگر تغییر دهد. جنبه مهم آن تغییر، بازگشت به هوشیاری و مطالعه فرآیندهای ذهنی بود.

بالاخره، روان‌شناسی، امروزه به صورت مطالعه علمی رفتار و فرآیندهای ذهنی (هوشیاری) تعریف می‌شود. رفتار هر کاری است که ما می‌توانیم انجام دهیم و به صورت مستقیم قابل مشاهده است؛ مانند: بوسیدن یکدیگر، گریه کردن نوزاد یا موتورسواری یک نوجوان و فرآیندهای ذهنی، افکار، احساسات و انگیزه‌هایی هستند که ما در درون‌مان داریم و قابل مشاهده مستقیم نیستند؛ مانند: فکرکردن به بوسیدن یک دوست، احساسات نوزاد، وقتی مادرش اتاق را ترک می‌کند و خاطره موتورسواری یک نوجوان. این تعریف نشان می‌دهد که روان‌شناسی محدود به مطالعه رفتار نیست. روان‌شناسی هم به مطالعه جلوه‌های خارجی ذهن که همان رفتار است، می‌پردازد و هم تغییرات درونی ذهن را مطالعه می‌کند. روان‌شناسی در جهت یافتن روش‌های اندازه‌گیری رفتارهای آشکار و نهان یا درونی است. از طرفی روان‌شناسی یک علم زیستی - اجتماعی^۱ نیز می‌باشد؛ زیرا، برای مطالعه رفتار، هم اساس زیستی رفتار و هم عوامل اجتماعی مؤثر در رفتار را مطالعه می‌کند.

موضوع‌های مورد مطالعه در روان‌شناسی و زیرشاخه‌های آن

گفتیم که روان‌شناسی، علم مطالعه رفتار و فرآیندهای ذهنی است. بر اساس این تعریف، روان‌شناسی در مورد تمام

مسائلی که به نوعی با انسان ارتباط دارد، مطالعه می‌کند و به طور ساده‌تر، می‌توان گفت که هدف عمده روان‌شناسی، شناخت انسان است. به طور کلی برخی از سؤالاتی که روان‌شناسی در مورد انسان پاسخ داده است عبارتند از:

- حواس انسان چگونه دنیا را ادراک می‌کند؟
- بین تفکر و رفتار چه رابطه‌ای وجود دارد؟
- انسان چگونه یاد می‌گیرد؟ حافظه چیست؟
- چرا، یک نفر پیشرفت می‌کند و به اوج می‌رسد ولی یک نفر دائماً در زندگی خود دچار کشمکش می‌گردد؟

- چه چیزی بعضی از افراد را باهوش‌تر از دیگران می‌کند؟

- چرا، بعضی از کودکان مشابه والدین خود فکر می‌کنند و عمل می‌کنند؟ چرا، بعضی از کودکان خیلی متفاوت به نظر می‌رسند؟

- چه عواملی در رشد و تکامل شخصیت فرد مؤثر هستند؟

- چرا، بعضی از افراد به اختلالات روانی مبتلا می‌شوند؟ چگونه می‌توان از بروز این بیماری‌ها جلوگیری کرد؟
- چگونه افراد در موقعیت‌های مختلف اجتماعی روی یکدیگر اثر می‌گذارند؟

- کدام شیوه تربیت فرزندان، می‌تواند، بزرگسالانی شادمان و کارآمد پدید آورد؟

- چگونه بتوانیم از فشارهای روانی زندگی بکاهیم؟
- شرکت‌ها و سازمان‌ها، چگونه افزایش بهره‌وری داشته باشند؟

به طوری که مشخص است روان‌شناسی تقریباً با همه جنبه‌های زندگی ما ارتباط دارد و با افزایش رفتاری‌های زندگی، اهمیت آن در حل این گرفتارهای و به عبارتی، بهتر زندگی کردن، بیشتر نمایان می‌گردد.

موضوع‌های مورد مطالعه در روان‌شناسی چنان وسیع است که مطالعه همه جانبه آن‌ها منجر به ایجاد تخصص‌های متعدد در روان‌شناسی شده است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

- ۱ - **روان‌شناسی بالینی**^۲: به شناخت یا تشخیص اختلالات روانی و درمان آن‌ها به وسیله روان‌درمانی



ماهیت روان‌شناسی

تاریخچه روان‌شناسی

قدمت روان‌شناسی، به زمانی می‌رسد که آدمی نسبت به فعالیت‌های ذهنی خود، آگاهی یافت. انسان‌های اولیه که دانش محدودی داشتند، پدیده‌ها و حوادث طبیعی؛ مانند رعد و برق، طوفان و غیره را به مسائل ماوراءالطبیعه ارتباط می‌دادند. کنجکاوی آن‌ها در مورد مسأله خواب و خواب‌دیدن و به طور کلی در مورد خویشتن خود، اعتقاد آن‌ها را به نقش عوامل ماوراءالطبیعه در زندگی‌شان، بیشتر نمود. با گذشت زمان و با بروز مسائل جدید، دیگر پاسخ‌های آن‌ها برای سوالات‌شان کافی نبود. تا این که در قرن‌های چهارم و پنجم قبل از میلاد، فیلسوفان یونانی؛ مانند: بقراط^۱، ارسطو^۲ و افلاطون^۳، عقاید و نظریات خود را در مورد ماهیت انسان و مسائلی؛ مانند: حافظه، یادگیری، انگیزش، ادراک، خواب‌دیدن و رفتار غیرمنطقی، ابراز نمودند. این دیدگاه‌ها به عنوان نفس، بخشی از فلسفه را تشکیل می‌داد. تا این که در اواخر قرن نوزدهم، این گونه مباحث از فلسفه جدا شد و به صورت یک رشته مستقل با عنوان روان‌شناسی، در آمد.

بنابر این، روان‌شناسی یک سرگذشت فلسفی و یک سرگذشت علمی دارد. روان‌شناسی از دوران باستان شروع شده است؛ اما به عنوان یک رشته علمی مستقل و نوین کمی بیش از صد سال سابقه دارد. صدمین سالگرد تولد روان‌شناسی نوین در سال ۱۹۷۹ جشن گرفته شد.

الف) تاریخچه فلسفی روان‌شناسی: همان‌گونه که ذکر

شد، اولین اظهارنظرها در مورد رفتار انسان، به فیلسوفان یونان، بر می‌گردد. در حدود سال‌های ۴۹۰ تا ۴۳۵ قبل از میلاد، امپداکلیس^۴، عقیده داشت که جهان هستی از چهار عنصر آب، باد، خاک و آتش ترکیب یافته است. بقراط (۴۳۵-۳۵۵ ق.م)، این عناصر را به چهار خصلت و خوی آدمی تعبیر کرد و عقیده داشت حالت و مزاج افراد بستگی به تعادل میان این چهار خصلت دارد.

افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م)، عوامل طبیعی را به دو گروه اجسام و تصورات تقسیم نمود. برای تصورات دو منشأ قائل شد: برخی ذاتی و همراه با روح و برخی زاییده مشاهدات موجود زنده از راه حواس بودند.

ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م)، مسائل جدیدی را مطرح نمود که می‌توان از نظر شناخت رفتار انسان، نخستین گام علمی دانست. ارسطو، نفس را کنش فرآیندهای جسمی می‌دانست. به نظر او برای شناخت رفتار انسان، باید کنش‌های بدنی او را مطالعه کرد. ارسطو، به جای واژه نفس، واژه تصورات ذهنی را به کار برد. فرض او بر این بود که تصورات ذهنی از تأثیر عوامل محیطی بر بدن ایجاد می‌شود. به نظر او عوامل محیطی اندام‌های حسی را تحریک می‌کنند؛ اثر این تحریک‌ها به قلب می‌رود و در آن‌جا اثری به جا می‌گذارد که منشاء تصورات ذهنی است. این تصورات ذهنی رفتار انسان

2- Aristotle

4- Empedocles

1- Hippocrates

3- Plato